

# فضیلت‌ها

قسمت دوم

## ویژگی‌های

## یاران امام حسین<sup>(ع)</sup>

دکتر محمد رضا سنگری



هر وقت بین دو اصل و دو خط مردد شدی و نتوانستی بفهمی که کدام بر حق است و وسیله برای سنجش آن دو نداشتی، ببین که کدام یک از آن دو به تو سود مادی نمی‌رساند.

اشاره

هزار رشته مرئی و نامرئی، خویش را بسته است و اسارت‌های پیدا و پنهان، زندگی‌اش را در چنبر خویش گرفته، مقصدهای متعالی را زیارت نخواهد کرد.

در هنگام تصمیم‌های بزرگ، دو زنجیر خواستن و داشتن، پای اراده را می‌بندند و زانوان رفتن را می‌لرزانند. آن که «می‌خواهد» می‌توان تطمیعش کرد و آن که «دارد» می‌توان تهدیدش. شکوه روح‌های بزرگ در این است که ندارند و اگر دارند، دل گسستن و زنجیر شکستن می‌توانند. نشان این جان‌های عزیز آن است که نمی‌خواهند و اگر بخواهند، می‌توانند موج خواسته‌ها را فرو کوبند تا آزادی و اصالت و ارزش‌هایشان تباه نشود.

آزمندی و آرزومندی، چه انسان‌هایی را از اوج فرو کشیده و چه قاجعه‌ها و حادثه‌های تلخی را در حیات انسانی رقم زده است! رهایی از این دو آفت، در حادثه‌های بزرگ، انسان را آفریدگار عزت و عظمت می‌سازد.

در شط حوادث برون‌ی از لباس

کاول برهنگی است که شرط شناگری است (حافظ)

دست اگر از خویش افشانی خوش است

جامه بیرون کن که عربانی خوش است<sup>۱</sup>

در زبان قرآن، به کمال رسیدگان از جمله شهیدان، نه خوف دارند نه حزن؛ لا خوف علیهم و لا هم یحزنون.

خوف، محصول نگرانی‌های انسان در «از دست دادن است» و حزن، اندوه‌ناکی انسان به دلیل از دست دادن‌ها. خوف، متوجه آینده است و حزن، متوجه گذشته.

آن که از دست داده‌ها اندوهناک‌ش نکند و از دست رفتن‌ها نگران‌ش، در هیچ حادثه‌ای خود را نمی‌بازد. اگر نگاهی توحیدی و فهمی بصیرتمندانه همراه انسان باشد، در همه این رفتن‌ها و از دست رفتن‌ها، «خدا» می‌بیند و به جای اندوه، «تسلیم و رضا»، وجودش را پر می‌کند. در نتیجه، نه تنها چیزی از او کاسته نمی‌شود که این رفتن‌ها را عین یافتن می‌بیند.

در دو شماره پیشین وعده دادیم که در سال ۸۵ مخاطبان گرامی این نشریه از تراوشات فکری و قلمی جناب استاد دکتر محمدرضا سنگری بهره‌مند خواهند شد. بحمدالله وعده‌مان عملی گردید و در شماره فروردین، بخش اول بحث ایشان با عنوان فضیلت‌ها و ویژگی‌های یاران حسین علیه‌السلام تقدیم علاقه‌مندان شد. خوب است برای آنان که بحث را دنبال می‌کنند و نیز آنان که به تازگی در این شماره به جمع علاقه‌مندان پیوسته‌اند، خلاصه‌ای از بحث پیشین را مرور کنیم. نویسنده ارجمند، در مقدمه بحث با تأکید بر اسوه بودن امام و یارانش و به طور کلی قیام کربلا، بر این باور است که «ما هنوز و همیشه نیازمند شناخت و فهم همه سونگرانه این نهضت بزرگ و ستیغ هستیم» و تأکید دارد «شناخت کربلا و فهم عاشورا بی‌شناخت اصحاب پاکباز و بصیر اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام ممکن نیست» و بر همین اساس، فضیلت‌ها و ویژگی‌های یاران حسین علیه‌السلام را بر می‌شمارد.

نخستین ویژگی و فضیلتی که نویسنده محترم با شاهد مثال‌هایی روشن و متقن بیان می‌کند «معرفت و فهم عمیق» اصحاب امام است و در تبیین این نکته، مخاطب را با خود به صدر اسلام می‌برد و نمونه‌هایی تاریخی از انحطاط افراد به ظاهر مسلمان اما کج‌فهم و زاهدنما را نام می‌برد تا ارزش معرفت یاران حسینی برجسته‌تر گردد.

رهایی و آزادی

از خویش رستن و رشته تعلقات گسستن، شرط نخست ره‌پویی در مسیر حق است. آن که به

آزمندی و آرزومندی، چه  
انسان‌هایی را از اوج فروکشیده و  
چه فاجعه‌ها و حادثه‌های تلخی را  
در حیات انسانی رقم زده است!  
رهایی از این دو آفت، در حادثه‌های  
بزرگ، انسان را آفریدگار عزت و  
عظمت می‌سازد.

آن که از دست داده‌ها اندوهناکش  
نکند و از دست رفتن‌ها نگرانیش  
در هیچ حادثه‌ای خود را نمی‌بازد.  
اگر نگاهی توحیدی و فهمی  
بصبرتمندانه همراه انسان باشد،  
در همه این رفتن‌ها و از دست  
رفتن‌ها، «خدا» می‌بیند و به جای  
اندوه، تسلیم در نتیجه، نه تنها چیزی  
پیر می‌کند. در نتیجه، نمی‌شود که این  
از او کاسته نمی‌شود که این  
رفتن‌ها را عین یافتن می‌بیند.



می‌گذشت، خطاب به یاران شهید فرمود: «آیا شما نبودید که زنان و زندگی را برای من رها کردید؟ برخیزید؛ خدایتان رحمت کند!»

این نهایت رهایی و آزادی است که زنی پیر، سر فرزند را پس از شهادت، به سوی پرتاب کنند و او بردارد و به میدان پرتاب کند و بگوید ما چیزی را که در راه خدا دادیم، پس نمی‌گیریم.<sup>۴</sup>

حربین یزید ریاحی، درست در لحظه‌ای که ارتقای درجه یافته و از فرماندهی هزار نفر به چهار هزار نفر رسیده است و موقعیتی ممتاز چون شیب بن ربیع، عمرو بن حریت و شمر بن ذی الجوشن یافته است، به همه چیز پشت پا می‌زند و رسته و رها، به اباعبدالله می‌پیوندد و به همین دلیل، در لحظه شهادت، امام با توصیفی شگفت او را می‌ستاید که «به خدا سوگند، مادرت اشتباه نکرد که تو را حرّ نامید. به خدا قسم، تو در دنیا و آخرت، حرّ و آزاده‌ای!»

نوشته‌اند حرّ، شاگرد ابن عامر، قرآن‌شناس بزرگ بود؛ مردی که قرآن را از امیرمؤمنان آموخته بود. ابن عامر به حرّ گفته بود: هر وقت بین دو اصل و دو خطا مردد شدی و نتوانستی بفهمی که کدام بر حق است و وسیله برای سنجش آن دو نداشتی، ببین که کدام یک از آن دو به تو سود مادی نمی‌رساند.

یاران حسین، درنگ و رنگ نشاناختند و به دلیل رهایی و آزادی، سخت‌ترین و دشوارترین حادثه‌ها را صبورانه پشت سر نهادند تا برای آزاداندیشان و آزادگان، الگویی جاودانه باشند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. بال سرخ قنوت، محمدعلی مجاهدی (پروانه)، ص ۱۴۹.

۲. اللهوف، سیدبن طاووس، ص ۵۳.

۳. انصار الحسین، شیخ محمد مهدی شمس‌الدین، ترجمه هاشم‌زاده امیرکبیر، صص ۷۷ و ۱۴۶.

۴. انساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری، ج ۳، ص ۱۹۴.

امام عاشورا، منزل به منزل، به پالایش نیروها و همراهان می‌پرداخت تا هر کس، دل بسته خویش است و جان به رشته‌های دنیا بسته دارد، نیاید. او برای رقم زدن عاشورایی بی‌نقص و زلال و حادثه‌ای روشن و بی‌غبار به قلب‌هایی مهذب و یارانی آزاده می‌اندیشید و راندن‌های منام و دعوت‌های پی‌درپی برای یافتن، به همین دلیل بود.

در آغاز خروج از مکه و حرکت به سمت عراق فرمود:

«آگاه باشید، هر یک از شما که آماده است در راه ما از خون خویش بگذرد و جانش را در راه شهادت و لقای پروردگار قربانی کند، مہیای حرکت باشد که من فردا صبح، ان شاءالله حرکت خواهم کرد.»<sup>۲</sup>

امام علیه‌السلام، برای همسفری، جان آماده می‌خواهد و روح رسته از همه چیز و مگر آخرین و دشوارترین زنجیر تعلق، «جان» نیست؟! چه بزرگ‌اند آنان که زن و فرزند و زندگی و آرامش را رها می‌کنند و همه را به پای دفاع از حریم حقیقت، قربانی می‌کنند.

اگر شب عاشورا، شب مزاح یاران و شادمانی و بی‌تابی آنان برای پیوستن به صبح است، جز آزادی و رهایی جان‌های عاشق، چه توجیهی می‌تواند بیاید. آنان، قفس شکستگان سبک روحی بودند که خیمه، در آن سوی خاک زده بودند. مرگ، چیزی از آن‌ها نمی‌ستاند؛ شمشیر حقیرتر از آن بود که هراس در قلبشان بریزد و عطش ناچیزتر از آن که بال پروازشان را ببندد. وقتی امام به «بشرین عمرو حُضرمی» که خبر اسارت فرزندش را در کربلا به او دادند، اجازه ترک کربلا داد، بشر، اشک‌ریزان و استغاثه‌کنان گفت: «درندگان، زنده زنده قطعه قطعه‌ام کنند و بخورند، اگر تو را رها سازم و بروم، از تو (برای رفتن) مرکبی بخواهم، یا کمی یاران، تنهایت گذارم و خود آسوده خاطر بازگردم! نه! هرگز چنین نخواهم کرد.»<sup>۳</sup>

نجات جان فرزند، می‌توانست بهانه رفتن باشد، امام نیز اجازه داده بود؛ اما جان بشر، رها و آزاد، کربلا و عاشورا می‌خواست و بودن در حادثه را برای عافیت ترجیح می‌داد.

روز عاشورا، وقتی همه یاران به شهادت رسیده بودند و امام، تنها و بی‌یاور، از دشت ارغوانی